خاطره یی از عیادت دکتر محمد مصدق در احمدآباد

یزدی، اسماعیل

در اوایل پاییز(آبان‏ماه)1345،آقای‏ هدایت متین دفتری(نوه‏ی دختری آقای‏ دکتر مصدق)به این‏جانب مراجعه و با آشنایی‏های قبلی که داشتیم به من گفتند: «پدربزرگم،آقای دکتر مصدق مشکلی در فک بالا و سقف دهان دارند که بنابر نظر متخصص گوش و حلق و بینی،آقای‏ دکتر«ن»که ایشان را ویزیت کرده‏اند،به نظر یک آبسه می‏آید معذالک توصیه کرده‏اند که‏ یک متخصص آسیب‏شناسی و جراحی‏ دهان و فک و صورت ایشان را ببیند،آیا شما آمادگی دارید که اگر اجازه‏ی لازم را از مقامات سازمان امنیت بگیریم از ایشان در احمدآباد عیادت کنید؟»با اشتیاق،افتخار و علاقه،آمادگی خود را اعلام کردم و قرار شد اقدامات لازم را برای کسب اجازه انجام داده‏ و به من اطلاع دهند.چند روز بعد مراجعه و تاریخ و قرار رفتن به احمدآباد را گذاشتیم.

از شرایط این بود که دوربین نیاوریم و از وسائل فقط کیف پزشکی‏ام همراه باشد.در عین حال به ایشان گفتم که مایلم دخترم را، که در آن موقع حدود 7 سال داشت،با خود بیاورم که قبول کردند.

روز موعود(جمعه‏یی بود)ایشان آمدند و با هم رفتیم احمدآباد،قبلا لوازم ضروری‏ برای انجام اقدامات ابتدایی و ویژه را که‏ پیش‏بینی کرده بودم در کیف همراه گذاشته‏ با خود بردم.

در احمدآباد از کنترل‏های امنیتی و بازرسی گذشتیم و از خیابانی که منتهی به‏ ساختمان می‏شد،وارد قلعه شدیم.در سمت‏ راست و اواسط خیابان ساختمانی بود که‏ گفته شد آقای دکتر مصدق آن را برای‏ مدرسه‏ی احمدآباد ساخته‏اند ولی فعلا مقر پادگان نظامی و محل اقامت مأموران ساواک‏ شده است.ضمنا در طبقه‏ی پایین ساختمان‏ یک داروخانه و درمانگاه ساده،برای پذیرایی‏ بیماران وجود دارد که روزهایی که آقای دکتر غلام حسین مصدق به دیدن«آقا»می‏آیند به علت مراجعه‏ی روستاییان رونق خاصی‏ پیدا می‏کند.بیماران معاینه شده در صورتی‏ که نیاز به جراحی و یا بستری شدن داشته‏ باشند،با بیمارستان نجمیه اعزام می‏شوند.

در داخل ساختمان به اطاق ایشان که‏ محقر و دارای فضایی محدود بود رفتیم. ابر مرد تاریخ معاصر ایران را با همان وقار و صلابتی که زمان دانشجویی و جریانات ملی‏ شدن صنعت نفت افتخار دیدنش را داشتم، یافتم.پس از تعارفات اولیه،اشاره کردم که‏ هنگام نخست‏وزیری هم به عنوان‏ نماینده‏ی دانشجویان دانشکده‏ی‏ دندانپزشکی همراه با نمایندگان دانشجویان‏ دانشکده‏های دیگر افتخار دیدارشان را داشته‏ام.عکس العملی نشان ندادند ولی‏ پس از مکث کوتاهی،قبل از این که ایشان‏ را معاینه کنم،سوال کردند:«آقای دکتر آیا بار قبل که مرا دیدید،راضی از پیش من‏ رفتید؟»پس از پاسخ مثبت این‏جانب و خنده‏ی همیشگی خاص خود گفتند:«حالا می‏توانم با خیال راحت دهانم را برای معاینه‏ باز کنم.»در معاینه‏ی بالینی،ضایعه‏ی‏ برآمده‏ی کام ایشان به نظر تومور آمد و بایستی‏ نمونه‏برداری می‏شد.موضوع را با آقای‏ دکتر غلام حسین مصدق فرزند ایشان که‏ حضور داشتند،در میان گذاشتم و قرار شد انجام شود.

-چون ظهر و وقت ناهار بود-ایشان دعوت‏ کردند که اول ناهار بخوریم،لذا به اطاق‏ کوچکی که در آن یک میز و چند صندلی‏ قرار داشت،هدایت شدیم.

سر میز غذا آقای دکتر غلام حسین‏ مصدق،خواهرشان خانم متین دفتری‏ (منصوره خانم)،آقای هدایت متین دفتری‏ اینجانب و دخترم بودیم.یادم هست که غذا لوبیا پلو بود و پلو را گذاشتند وسط میز. آقای دکتر مصدق شخصا غذا را در بشقاب‏ میهمانان می‏گذاشتند.ابتدا از کوچکترین‏ فرد که دخترم بود،شروع کردند تا به ترتیب‏ و در آخر سهم خود را کشیدند.

پس از صرف ناهار،خوشبختانه چون‏ پیش بینی‏های لازم را از نظر بردن وسائل‏ کرده بودم،با انجام بیحسی موضعی، نمونه‏برداری از ضایعه‏ی به وجود آمده در کام آقای دکتر مصدق به عمل آمد.

بعد از ظهر عازم تهران و ترک احمدآباد شدیم.آقای دکتر مصدق با تواضع خاص‏ خود،تا درب قلعه ما را مشایعت کردند.در موقع خداحافظی به ایشان گفتم:انشا اللّه‏ هفته‏ی آینده که نوع ضایعه معلوم شد،داروی‏ لازم را می‏آوریم و ظاهرا چیز مهمی نیست. ایشان بلافاصله گفتند:امیدوارم خبر خوبی‏ برای من بیاورید.هنوز من در حال اشاره به‏ این بودم که چیز مهمی نیست و...ایشان‏ گفتند:امیدوارم سرطان باشد!...من واقعا یکه خوردم و ادامه دادند که:من از این وضع‏ تنهایی و زندگی خسته شده‏ام!

روز بعد نمونه‏ی برداشته شده به بخش‏ آسیب‏شناسی فک و دهان دانشکده‏ی‏ دندانپزشکی دانشکده‏ی تهران برده شد و پس‏ از طی و انجام مراحل آزمایشگاهی و تهیه‏ی‏ مقطع مورد نظر،آزمایش میکروسکپی به‏ عمل آمده و«ترانزیشنال کارسینوما» (ضایعه‏ی بد خیمی که مشی کند دارد و در فک بالا بیش‏تر از پوشش داخلی سینوس‏ منشاء می‏گیرد)،تشخیص داده شد.

لام میکروسکپی آماده شده را برای‏ مشورت و نظرخواهی نزد مرحوم دکتر آرمین،استاد فقید آسیب‏شناسی دانشکده‏ی‏ پزشکی تهران،بردم و تشخیص را تأیید کردند.نتیجه،با آقای دکتر غلام حسین‏ مصدق در میان گذاشته شد و قرار شد جمعه‏ی بعد به احمدآباد برویم و محل‏ نمونه‏برداری و ضایعه را بررسی بیشتری‏ بکنیم.

در ملاقات بعدی هم دخترم را همراه‏ بردم.بعد از ناهار آقای دکتر مصدق‏ یادداشت کوچکی برای دخترم نوشتند و با امضای کاریکاتوری خودشان و یک کادو که‏ قبلا آماده کرده بودند،به او دادند.

واکنش ایشان نسبت به نتیجه‏ی‏ آزمایشات و تشخیص عادی بود.هفته‏ی‏ بعد برای بررسی بیشتر و تهیه‏ی نمونه‏ عمیق‏تر از محدوده‏ی ضایعه،ایشان را در بیمارستان نجمیه بستری کردند و سپس‏ تحت بی‏حسی موضعی،توسط یکی از متخصصین گوش و حلق و بینی نمونه‏برداری‏ از ضایعه در داخل سینوس را انجام دادند که‏ نتیجه و تشخیص همان شد که در نمونه‏برداری از کام به عمل آمده بود و مشخص شد که ضایعه از سینوس به اطراف‏ تهاجم پیدا کرده است.

متعاقب این اقدامات و ارسال لام‏های‏ میکروسکپی برای مشورت به مراکز خارج از کشور توسط آقای دکتر غلام حسین مصدق‏ (لوزان-سویس)و تأیید تشخیص‏ متخصصین ایرانی،مشاوره‏ی پزشکی با حضور متخصصین مختلف در بیمارستان‏ مهر تشکیل شد و درمان‏های:جراحی، رادیو تراپی و شیمی درمانی مطرح مورد بحث‏ قرار گرفت.

در نهایت با وجود اختلافات نظر موجود بین حاضرین در جلسه‏ی مشاوره،رادیو تراپی‏ به اجرا درآمد.چند روز بعد از انجام‏ رادیو تراپی آقای دکتر غلام حسین مصدق با ان‏جانب تماس گرفتند و اظهار داشتند که‏ دهان«آقا»به شدت زخم شده و قادر به تغذیه‏ نیستند و فوق العاده ناراحت‏اند...در این‏ موقع آقای دکتر وصدق با مجوز مقامات‏ امنیتی و دربار،در منزل آقای دکتر غلام حسین مصدق در خیابان کاخ سابق‏ اقامت داشتند،به عیاادت ایشان ذفتم.آن‏چه‏ که پیش بینی می‏کردیم عارض شده بود.

به آقای دکتر غلام حسین مصدق‏ گفتم:«شنیده‏ام که شاه برای اعزام ایشان به‏ خارج موافقت کرده است،این موضوع را با «آقا»مطرح کرده‏اید؟»گفتند:بله با این‏که‏ امکان بردن و بستری کردن ایشان در بیمارستان‏های سوئیس به خصوص در لوزان که چند دوست پزشک در آنجا دارم به‏ سهولت امکان پذیر است،معذالک وقتی که‏ موضوع را با ایشان در میان گذاشتم،با پرخاش گفتند:«چرا به خارج بروم؟پس‏ شماها که ادعای طبابت می‏کنید و در خارج‏ هم تحصیل کرده‏اید،چکاره‏اید؟اگر واقعا طبیب هستید،همین‏جا مرا معالجه کنید. من با مردم چه فرقی دارم،مگر دیگران که‏ بیمار می‏شوند،برای معالجه به خارج می‏ روند...؟»حتا در مورد اوردن پزشک نیز از خارج که اجازه‏ی آن از شاه گرفته شده است، به شدت مخالفت کردند و گفتند«لعنت خدا بر من و هر کسی که در این زمان بخواهد مخارج زندگی چندین خانواده‏ی این مملکت‏ فقیر را صرف آوردن دکتر برای معالجه‏ی‏ من از خارج کند...»!1

به این ترتیب اعزام ایشان برای درمان‏ به خارج منتفی شد.اما همزمان خونریزی‏ معده همراه با تشدید زخم‏های مخاط دهان‏ و گلو منجر به بستری شدن آقای دکتر مصدق در بیمارستان نجمیه شد و در نهایت‏ یکی از مردان و قهرمانان ملی تاریخ ایران به‏ علت عود زخم معده و خونریزی شدید در سحرگاه 14 اسفندماه 1345 دیده از جهان‏ فرو بست.

خبر درگذشت ایشان در همان روز در سراسر تهران پخش شد.عده‏ای از دوستداران،یاران،روزنامه‏نگاران، خبرنگاران و نیز مردم عادی به بیمارستان‏ نجمیه مراجعه کردند ولی با مأمورین‏ انتظامی و ساواک روبه‏رو شدند و جز به‏ خانواده‏ی دکتر مصدق به هیچ کس اجازه‏ی‏ ورود به بیمارستان داده نشد...!1

بنابر وصیت،ایشان آرزو داشت که‏ در کنار شهدای سی‏ام تیر ماه‏ 1331(شهر ری)دفن شود ولی به رغم‏ وساطت آقایان پروفسور عدل و امیر عباس هویدا(نخست‏وزیر)مورد موافقت شاه قرار نگرفت.1و2لذا مراسم‏ تشییع و تدفین در احمدآباد و با شرکت‏ حدود پنجاه نفر از خویشان و یاران و هم‏رزمان ایشان که در میان آن‏ها آیت اللّه سید رضا زنجانی،مهندس‏ مهدی بازرگان،دکتر ید اللّه سحابی و مهندس حسیبی نیز حضور داشتند، به عمل آمد.شست و شو و غسل توسط آقای دکتر سحابی در نهر آبی که از میان باغ می‏گذشت،انجام گرفت و سپس آیت اللّه زنجانی و مهندس‏ بازرگان ایشان را کفن کردند.1

وصیت‏نامه‏ی سیاسی دکتر مصدق در کتاب خاطرات و تألمات درج شده است‏3و در وصیت‏نامه‏ی شخصی مراسم تشییع و محل دفن و نیز ترتیب تقسیم اموالشان را مشخص کرده‏اند که گزیده‏ای از آن چنین‏ است:

1-وصیت می‏کنم که فقط فرزندان و خویشان نزدیکم از جنازه‏ی من تشییع کنند و مرا در محلی که شهدای 30 تیر مدفون‏اند دفن نمایند.

2-از بابت منافع سال اول مبلغی که به‏ صورت جداگانه تنظیم شده،به اشخاص‏ مفصله در آن صورت بپردازند و هرچه باقی‏ ماند برای نماز و روزه و حج این جانب به کار برند و از عواید سال دوم قطعه زمینی که برای‏ باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران مناسب‏ باشد با نظر نماینده‏ی آقایان خریداری شود.

دکتر مصدق در اسفند ماه 1345 در 84 سالگی دیده از جهان فرو بست ولی راهی روشن‏ و خاطراتی ارزشمند،افتخار آمیز و ماندنی برای‏ ملتی که پس از سالها در دوران کوتاه زمامداری‏ وی کرامت انسانی،آزادی،استقلال و اقتدار ملی را تجربه کرده بود،باقی گذاشت.یادش‏ جاودان و راهش پر پیرو باد.

منابع

1-در کنار پدرم،خاطرات دکتر غلام حسین‏ مصدق،تهیه و تنظیم غلام رضا نجاتی،چاپ‏ اول 1369،ص 155-152.

2-نخست‏وزیر سه دقیقه قبل از در گذشت، محمود تربتی سنجابی،انتشارات عطایی،1383،ص‏ 130-125.

3-خاطرات و تألمات مصدق،به قلم دکتر محمد مصدق،به کوشش ایرج افشار،انتشرات علمی.

بگو از مصدق،هم از فاطمی

س.سعادت

یادداشت سردبیر

خوانندگان فرهیخته و ادب‏دوست حافظ،مناظره‏ی قلمی و جنگ ادبی میان شاعر ارجمند معاصر آقای س.سعادت و ادیب و شاعر بزرگوار آقای دکتر عباس کی‏منش(مشکان گیلانی) استاد محترم دانشگاه تهران را در شماره‏های گذشته‏ی ماهنامه خوانده‏اند که به صلح و صفا خاتمه یافت.آقای س.سعادت اکنون این شعر را بمناسبت نزدیک شدن 30 تیر و 28 مرداد به‏ ماهنامه‏ی حافظ فرستاده‏اند.باید تکرار کنم که مخاطب واقعی این‏گونه اشعار،شخص‏ سردبیر این ماهنامه نیست،بلکه«این مدایح بی‏صله»به همه‏ی همکاران مجله و آزادگان ایران‏ که چنین موجی در کشور آفریده‏اند،تعلق دارد.

سرت سبز باد و دلت شاد امین‏ بود دَکّه‏ی علمت آباد امین‏ یمین و یسارت ز الطاف غیب‏ ز آفات دوران مصون باد امین‏ در آن‏جا که گردد قلم‏ها قلم‏ مدادت ز حق گیرد امداد امین‏ مبادا در این گِرْدبادِ مهیب‏ رود نقدِ«مهنامه»برِ باد امین‏ غم این است اصحابِ اندیشه را وطن بیش از این غم مبیناد امین‏ هواخواه مردان آزاده باش‏ بدان‏سان که بودند اجداد امین‏ فروزان نگه‏دار شمع سخن‏ به کبریت اذهانِ وَقّاد امین‏ یکی بیستون بَر کُن از معرفت‏ پُرآوازه چون کار فرهاد امین‏ بگو از مصدق زعیم بزرگ‏ هم از بیست و هشتِ اَمرداد امین‏ بگو از مصدق که با انگلیس‏ به نیروی مردم درافتاد امین‏ بگو از مصدق،هم از فاطمی‏ دو قربانی جهل و بیداد امین‏ به صد حسرت از سیّ‏ام تیرماه‏ وز آن کشتگان هم بکن یاد امین‏ شهیدان راه خدا بی‏گمان‏ نبودند جز طالب داد امین‏ یکایک به میدان،ز حق دَم زدند که باطل برافتد ز بنیاد امین‏ روا نیست با این همه خون پاک‏ شود باز در کار،اِفساد امین‏ نشانی ز چاهی مرا ده که کرد علی از سر درد،فریاد امین‏ یقین دارم این ناله‏ی مختصر برانگیزد احساسِ استاد امین